

بخشی از یک شعر نو درباره‌ی کودکان فلسطین

## بوی بهار

مجتبی رحماندوست

به کجا می‌نگری کودک من  
نسل خورشید به تو دوخته چشم  
آسمان هم نفس یاران است  
کوه‌ها دیده به دست دارند  
نسل تو، نسل شهادت طلبان  
بشکنند دست همه بولهبان  
می‌رسد بوی بهار  
از نگاه شهدا  
تو که از سوره‌ی فتح  
بارها می‌خواندی  
می‌رسد نصرالله  
دیدگانت روشن



مانندیدیم به غیر از سازش  
نسل ما، شاهد تسلیم و سکوت  
شاهد سازش و ننگ  
و فراتر ز سکوت  
ما خیانت دیدیم  
زخم خنجر بر پشت  
ما به زندان خودی در بندیم  
کاخ شاهان مسلمان و عرب  
همه در خدمت تکراری تلخ  
همه مأمور به پژواک سکوت  
گوی سبقت زرقیبان بُردند  
نور چشمان سران  
ز یهودی و عرب  
دست در جیب هم‌اند  
همه در یک بنگاه  
دور یک سفره‌ی نفت  
سفره‌ای از زرناب  
دور خوانی از خون  
و شرابی ز جنون  
جامی از قهقهه‌ی ننگ کشیدن به سر  
یاد آنان رفته است  
کاین زمان، صلح نوبل  
دست جلادان است  
دیده بودند که قصاب قسی  
خون طفلان مسلمان و عرب  
از دهان تف کرده است  
یادشان رفته که اشغالگر است



کودکم کاش به جای بودم  
نسل امید گوارایت باد  
تو ز نسل فتیحی  
فتح یا سوره‌ی نصر  
نسل تو پیروز است  
نسل حزب‌الله است  
نسل تو، نسل حماس است و جهاد  
همه استشهادی  
همگی جان بر کف  
ذوالفقاری دیگر  
بار دیگر حیدر  
بار دیگر خیبر  
شهد پیروزی‌ها خوش گوارای وجود  
دیدگانت روشن



همدی

## کودکان سنگ‌بران طوفان کردند



### مبارزه با سنگ و چوب

اگر همه‌ی تصاویر چند دهه مبارزه‌ی مردم فلسطین با نظامیان مسلح صهیونیست و انتفاضه‌های اول و دوم را زیر و رو کنید، در همه‌ی این تصاویر، در کنار بزرگسالان چغیه‌پوش مبارز، کودکانی به چشم می‌خورند که دلیرانه و هم‌پای بزرگ‌ترها با قلاب سنگ و چوب به نبرد نظامیان مسلح رژیم اسرائیل می‌رفتند. کودکانی که شهادت کودکان و نوجوانان فلسطینی هم‌سال خود مانند محمدالدره را در آغوش پدرانشان دیده‌اند و همان روزها تصمیم گرفته‌اند تا روزی که سرزمین مادری خود را از غاصبان صهیونیست پس نگیرند، از پاننشینند. در انتفاضه‌ی اول و دوم تنها سلاح کودکان و نوجوانان فلسطینی سنگ و چوب بود، اما نظامیان غاصب از مبارزه‌ی آن‌ها با قلاب سنگ هم هراس داشتند.

### سنگ‌چوب‌جوس کودکان فلسطینی

در کتاب «کودکی که تاراج رفته» که توسط سه نویسنده‌ی اروپایی، عرب و یهودی نوشته شده و در آن خاطرات کودکی زندانی شده‌ی فلسطینی توسط رژیم صهیونیستی روایت شده، آمده است: «کودک ۱۵ ساله از ناحیه‌ی «حبرون» در رابطه با وضعیت بازجویی خود چنین می‌گوید: سربازها ما را به یک اتاق بردند و روی صندلی نشاندهند. یکی از آن‌ها دستبندهای مرا باز کرد و به جایش دست‌ها و پاهایم را به پایه‌های صندلی بست. چشمانم هم چنان بسته بود. حدود نیم ساعت بعد چشم‌بند مرا باز کردند. پنج یا شش نفر لباس شخصی در اطراف من حضور داشتند. آن‌ها مرا در مورد دخالت‌م در درگیری با سربازان اسرائیلی سؤال پیچ کردند. پرسیدند که آیا تا به حال به سمت خودروهایی نظامی در جاده‌ها سنگ پرتاب کرده‌ام یا خیر؟ در ابتدا به هیچ چیز اعتراف نکردم. اما دو یا سه نفر آن‌ها بنا کردند به مشت و لگد زدن به سر و صورت من. بازجویی حدود پنج ساعت طول کشید. نشستن روی یک صندلی در حالت ثابت و طولانی از سویی و کتک زدن‌های بازجویان از سوی دیگر مرا به شدت خسته کرده بود. دست‌آزمایه‌ی سرویس بهداشتی‌ای که در نزدیکی اتاق بازجویی بود، بردند. یکی از بازجویان سر مرا گرفت و در توالت فرو کرد. من ترسیده بودم و وقتی به اتاق بازجویی برگشتم تصمیم گرفتم اعتراف کنم. من به آن‌ها گفتم که پنج عدد سنگ به سمت خودروی یکی از شهرک نشینان پرتاب کرده‌ام. آن‌ها هم یک بر گه اعتراف کامل بر این اساس آوردند و مرا مجبور به امضای آن کردند.»

### مقاومت؛ میراثی برای آیندگان

شاید برای شما عجیب باشد که رژیمی تا دندان مسلح چرا از سنگ پرانی چند کودک ترسیده است؟ یا شاید تصور کنید قصد داشته‌اند این کودکان و نوجوانان سنگ‌بران مبارز را گوشمالی دهند تا سایر هم‌سالان هم‌وطن آن‌ها هوس سنگ پرانی به سوی خودروهایی زرهی اسرائیلی‌ها به سرشان نزنند، اما واقعیت این است که صهیونیست‌ها در همان انتفاضه‌ی اول پی برده بودند که نظرات دیوید بن گوریون تصورات خامی بوده که هرگز عملی نمی‌شود و کودکان فلسطینی سنگبران، روزی یل‌های شجاعی می‌شوند که اسلحه به‌دست می‌گیرند و از غاصبان صهیونیسم انتقام سختی می‌گیرند. امروز همان روزی است که آن‌ها از آمدن هراس داشتند و مبارزان حماس و سایر مبارزان فلسطینی همان کودکان سنگ‌بران دیروز هستند. البته صهیونیست‌ها این را هم خوب می‌دانند که انتقال روحیه‌ی مقاومت و شجاعت به این نسل ختم نمی‌شود و باید در انتظار اسلحه به‌دست گرفتن کودکان باشند که در چشم‌های ناپاک نیروهای غاصب، ترس و هراس از دلاوری‌های مبارزان عملیات طوفان الاقصی را دیده‌اند و احساس غرور کرده‌اند. آن‌ها تا آزادی سرزمین مادری خود از پانمی‌نشینند.

